

مقدمه

امروزه مفاهیمی همچون «تمدن اسلامی»، «تمدن نوین اسلامی» و «تمدن زمینه‌ساز»، به مفاهیمی کلیدی گفتمانی غالب در حوزه فکری انقلاب اسلامی تبدیل شده است. دغدغه تمدنی هم می‌تواند بخشی از علت دستیابی به تمدن و هم معلول تحقق سطحی از تمدن در فرایند تکامل خود باشد. این دغدغه تمدنی، در میان ملتی شکل گرفته است که به تمدنی آرمانی و برتر به عنوان تمدن مهدوی باور دارد؛ یعنی فرض اصلی پژوهش این است که پیش از ظهور و برقراری تمدن مهدوی، تمدنی پیش‌بینی می‌شود که زمینه‌ساز و از حلقه‌های اولیه شکل‌گیری تمدنی آرمانی و برتر به شمار می‌آید. به عبارت دیگر، مسئله بر این پیش‌فرض مبتنی است که ظهور منجی، حلقه نهایی، تکمیل‌کننده و مرحله تکاملی حرکت تاریخی اهل ایمان و به تبع، دیگر ابنای بشر خواهد بود. در مقابل، دیدگاهی دیگر که امر ظهور را دفعی، قطع‌کننده، متوقف‌ساز و تغییردهنده جهت حرکت تاریخی بشریت می‌داند. در پیش‌فرض اول، استمرار، توسعه و تکامل حرکت تاریخی اهل ایمان، مسلم و مفروض گرفته شده و نگاه بدبینانه را، که در برخی تفسیرها از روایات مربوط به آخرالزمان ارائه شده است، کنار می‌گذارد. بنابراین، تمدن زمینه‌ساز، تمدنی است که پیش از ظهور منجی و انقلاب جهانی حضرت حجت محقق می‌شود و بستر فرهنگی، سیاسی و اجتماعی لازم را برای این اتفاق بزرگ فراهم می‌کند.

انقلاب اسلامی و ملت ایران، خود را پرچمدار تحقق چنین تمدنی معرفی می‌کند و برنامه و چشم‌انداز ترسیم شده از سوی رهبران انقلاب اسلامی، گویای چنین رسالتی است. به اعتراف برخی تمدن‌پژوهان غربی، چنین آینده‌ای برای ایران اسلامی انتظار می‌رود. سؤال اصلی پژوهش این است که ملت ایران چگونه و بر چه اساسی توانسته به یک هویت تمدنی، از نوع تمدن زمینه‌ساز دست یابد و خود را در مسیر تحقق آن قرار دهد؟

آینده‌شناسی به روش افق‌شناسی تاریخی (حرکت در چارچوب افق‌ها)

پیش از هر چیز، این افق‌ها گویای این هستند که هر تاریخی تا کجا و به کجا سیر خواهد کرد. بنابراین، باید برای شناخت تاریخ یک ملت و آینده آن، نخست، افق‌های تاریخی آن را شناخت و خط سیر آن را دنبال کرد. زمانی افق‌شناسی می‌تواند پیش‌نگری و آینده‌نگری را در اختیار بگذارد که بر نوعی افق‌شناسی تاریخی مبتنی باشد. در پس این تعبیر عامیانه، که آینده هر کس در پیشانی او نوشته شده است، معنای مفیدی وجود دارد. زمانی که بر اساس

«افق مهدوی» و تکوین چشم‌انداز «تمدن زمینه‌ساز» در آینده ایران اسلامی

ابوذر مظاهری مقدم / استادیار گروه تاریخ اندیشه معاصر مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی * mashrooteh@qabas.net

دریافت: ۱۳۹۴/۱۱/۱ - پذیرش: ۱۳۹۵/۳/۱۰

چکیده

امروزه بازطرح موضوع «تمدن اسلامی» در گفتمان و ادبیات انقلاب اسلامی ایران بر چه واقعیت تاریخی و عینی استوار است؟ به دغدغه علمی تبدیل شده است. این پژوهش، می‌کوشد بخشی از این مسئله را با رویکرد آینده‌پژوهی و مبتنی بر روش «افق‌شناسی تاریخی» ایران اسلامی پاسخ دهد. در تاریخ هر ملتی، شناسایی افق‌ها، راه‌گشای بررسی و ترسیم آینده آن ملت خواهد بود. ملت ایران با ترسیم افق مهدوی، خود را در مسیر تکامل تاریخی قرار می‌دهد که به تمدنی زمینه‌ساز ظهور می‌انجامد. ایران اسلامی در کشاکش نگاه فعال و منفعل پدیده ظهور، نگاه فعال را برگزید و این نگاه، رشد تاریخی ملت ایران را تا تحقق انقلاب اسلامی به همراه داشت. انقلاب اسلامی نیز با تداوم و خودآگاهی بخشی به این افق‌گزینی تاریخی، توانست با ترسیم آینده مطلوب خود، یعنی تکامل بی‌پایان و زمینه‌ساز ظهور به آینده محتمل آن با عنوان تمدن زمینه‌ساز دست یابد.

کلیدواژه‌ها: ایران اسلامی، افق‌شناسی تاریخی، افق مهدوی، آینده مطلوب، آینده محتمل، تمدن زمینه‌ساز.

افق‌شناسی تاریخی، آینده یک ملت و تاریخ‌شناسایی شد، این آینده را در پیشانی آن ملت و تاریخ می‌توان رصد کرد.

در علم آینده‌پژوهی، تصویرهای آینده یعنی آرمان‌ها، اهداف، امیدها و آرزوها، پیشران‌های (علت‌های غایی) اقدامات فعلی کشورها هستند و آینده، امری است که دولت‌ها می‌توانند آن را با اقدامات هدفمندشان طراحی کنند و به آن شکل دهند. البته این مسئله به کشورها و دولت‌ها اختصاص ندارد، بلکه به‌طورکلی، شکل‌گیری هویت انسانی را باید در پرتو آینده دانست. «من» مساوی با «من» نیست، بلکه «من» با شناخت تدریجی امکانات ناشناخته خود، «من» می‌شود؛ یعنی بیشتر رو به آینده دارد و خود را مانند مجموعه‌ای از طرح‌ها و برنامه‌های ممکن آتی، در فراسوی خود، یعنی در جهان خارجی و در آینده بازتاب می‌دهد. «من»، فقط موقعی «من» است که آینده را به گونه‌ای زیربنایی برای خود به تصویر در می‌آورد؛ «من»، آینده «من» است، با اینکه این آینده را باید بر اساس امکانات گذشته خود بسازد (مجتهدی، ۱۳۸۹، ص ۶۲).

فرد یا جامعه‌ای را نمی‌توان یافت که دارای مجموعه آرمان‌ها نباشد. به تعبیر اریک فروم، «انسان در برگزیدن میان داشتن و نداشتن «آرمان‌ها»، آزاد نیست، بلکه در برگزیدن میان انواع آرمان‌ها آزاد است» (اریک فروم، ۱۳۸۸، ص ۳۷). همچنین هر ملتی در قلمرو آرمان‌ها و افق‌هایش پیش می‌رود. آرمان‌ها و افق‌ها، افزون بر اینکه همچون ستاره راهنما، ما را به سمت خود راهنمایی می‌کند، امکان‌هایی نیز تعریف و فراهم می‌کند. به همین دلیل، آینده هر ملتی، به تناسب آرمان‌ها و افق‌هایش دارای امکانات خاصی است. مدینه فاضله، آرمان‌شهر، شهر آسمانی، اوتویی، حکومت موعود و امثال این‌گونه مفاهیم، که در طول تاریخ بشر و در فرهنگ‌ها و ملت‌های مختلف ظهور یافته، ترسیم همین افق امکانات و توانایی‌هاست.

افق، دورنمایی است که به صورت بالقوه در هر تاریخی وجود دارد. برای نمونه، جامعه‌ای که افقی بالاتر از ماده نمی‌بیند، هرگز به بالاتر از ماده نمی‌رسد، مگر اینکه جهشی از نوع آنچه پیامبران و ادیان در تاریخ اقوام صورت می‌دهند، اتفاق بیفتد؛ یعنی نوعی افق‌گشایی صورت گیرد. البته تداوم این نوع افق‌گشایی خود نیازمند وضعیت و مناسبت‌هایی است که اگر نباشد، احتمال بازگشت به افق‌های پیشین و غلبه آنها زیاد است. برای نمونه، دین اسلام با وجود اینکه در قوم عرب و محدوده جغرافیایی حجاز ظهور کرد، به زودی در محدوده این قوم دچار بازگشت و تنزل شد. در حالی که ایرانیان، گویا پیام این دین را بهتر دریافت کردند و خود را با

افقی که این دین گشوده بود، تطبیق دهند. به هر حال، افق‌های هر قوم و جامعه و تاریخ است که محدوده «شدن» آن را مشخص می‌کند. به عبارت دیگر، این اجمال یک تاریخ است که گستره تفصیل آن را مشخص می‌سازد.

تکوین و تعالی «هویت ملی» ایرانیان در افق مهدوی

هویت هر ملتی، روح آن قوم به شمار می‌آید، قوام این روح به دو چیز است: اول، آنچه ذات و واقعیت تاریخی آن را می‌سازد؛ یعنی آنچه این هویت را ایجاد کرده و هستی هویت به آن است. دیگری، غایت افق و آنچه را که این هویت باید یا می‌تواند بشود، معین می‌کند. این دو، کاملاً به هم وابسته هستند؛ یعنی هر هویتی بسته به چگونگی ایجاد و به بلندای افقی که ترسیم می‌کند، از امکانات وجود بهره می‌برد. هویت‌ها را می‌توان بر اساس این دو مؤلفه اساسی از هم تمییز داد. در این تحقیق، تشیع هسته هویت ملی ایران محسوب می‌شود و براین اساس، ولایت و مهدویت، دو مؤلفه اساسی این هویت در «مقام ذات» و در «مقام شدن» است. تشیع، نوعی از «بودن» است که با اتصال به عالم قدس ایجاد می‌شود و این نحوه ایجاد، آن را تا افق مهدویت و جامعه آرمانی مهدوی پیش می‌برد (مظاهری و ابوطالبی، ۱۳۸۹، ص ۱۳۵).

هویت ملی ایرانیان، که هویتی شیعی است، «ولایی الحدوث و مهدوی البقا» است؛ یعنی با ولایت حادث می‌شود و با مهدویت ماندگار می‌ماند. این حقیقت را می‌توان در سیر تاریخ اندیشه و تحولات جامعه ایرانی دید. در اندیشه تشیع، در جنبه‌های فلسفی، عرفانی، کلامی و فقهی آن، تاریخ فاضله، هویت فاضله و جامعه فاضله با اتصال و سپس، ریاست و ولایت رئیس اول در بیان فلاسفه، ولی‌الله در کلام عارفان و نبی و پیامبر در بیان کلامیون و فقیهان آغاز می‌شود و در نقطه «مهدویت»، به اوج می‌رسد.

ایرانیان با ولایت و مهدویت، نوعی «بودن» و «شدن» در این جهان را برگزیدند. این معنای واقعی هویت ایرانیان است. انسان به اقتضای آزادی و اختیاری خود، می‌تواند نوع «بودن» یا «هویت» خود را برگزیند. البته این انتخاب، اجمال و تفصیل دارد. مهدویت، تفصیل و فعلیت چیزی است که در قوه و اجمال ولایت و اتصال به عالم قدس وجود دارد. مهدویت، پایان و اوج تاریخ تشیع است. تا هنگامی که ایرانیان در این تاریخ سهیمند، پایان و اوج هویت ایرانی است.

پرسش این است که آرمان‌ها و افق‌ها، که به اعتبار تحقق نیافتن خارجی آنها، اصولی ذهنی به شمار می‌آیند، چگونه می‌توانند در تاریخ و هویت یک جامعه تأثیرگذار باشند و چگونه

عالمی را شکل می‌دهند که همه چیز در آن رنگ و بوی آرمان به خود گیرد؟ بخصوص «مهدویت» به عنوان افق بلندی، که پیش روی تاریخ ایران شیعی قرار گرفته، چگونه توانسته است تحولات این تاریخ را هدایت کند؟

افق مهدوی محدوده تکوین و تکامل هویت ملی ایرانیان

افق‌ها، به منزله حد و مرزهایی هستند که بودن و شدن انسان را تحدید می‌کنند. از این‌رو، به میزانی که این افق بلندتر باشد، دستیابی به مراحل کامل‌تری از بودن و شدن فردی و اجتماعی، امکان‌پذیرتر است. به تعبیر یکی از صاحب‌نظران:

فهم انسان از خود و هستی به هویت معنا می‌دهد. هر قدر افق دید، جامع‌تر، دقیق‌تر و عالی‌تر باشد، هویت نیز همان‌گونه تعریف می‌شود؛ چون وجود خیلی عمق دارد. اگر ما وجود را به وسعت دید ظاهری خودمان تعریف کنیم، هویت ما نیز به همان حد محدود می‌شود. همان‌طور که بسیاری از مکاتب هستی‌را طوری تعریف می‌کنند که انگار با چشم دیده می‌شود و اگر فهم ما عمیق‌تر باشد، هویت نیز با افق دید تعریف می‌شود (اعوانی، ۱۳۸۳، ص ۲۲۸).

ما به اقتضای طلب خود، در تاریخ حرکت می‌کنیم و «شدن» خود را ترسیم می‌کنیم. به قول مولانا

مابقی، خود، استخوان و ریشه‌ای

ای برادر، تو همه اندیشه‌ای

ور بود خاری، تو هیمة گلخنی

گر بود اندیشه‌ات گل، گلشنی

خواجہ عبدالله انصاری هم می‌گوید:

گر در طلب گوهر کانی، آنی

گر در طلب جوهر جانی، جانی

هر چیز که در جستن آنی، آنی

من فاش کنم حقیقت مطلق را

ایرانیان در دوره‌های بلندی از تاریخ، عمیق‌ترین معارف را با اشعار، پندها و حکایت‌ها به یکدیگر منتقل کردند.

گاه می‌توان به سادگی، عمیق‌ترین مسائل فلسفی را در قالب شعر و مثل بیان کرد. بنابراین، یک ملت به بلندای تعریفی که از خود دارد، در تاریخ پیش می‌رود و هویت می‌سازد. هویت یک قوم را بنا به افقی که در پیش دارد، باید تعریف کرد، نه بر اساس وضعیت موجود آن. این نوع نگاه، هویت را از جهتی سیال و از جهتی ثابت می‌بیند؛ از این جهت که از افقی که ترسیم کرده است، نمی‌تواند بالاتر برود، هویتش محدود و ثابت است. از این جهت که معمولاً فاصله میان افق‌ها و وضعیت موجود

جوامع زیاد است، این هویت سیال و در حال تغییر است. اساساً هر تاریخی با امکان‌هایی که مشخص می‌کند و افق‌هایی که می‌گشاید، آغاز می‌شود (داوری اردکانی، ۱۳۷۹) و از دیگر دوره‌ها تفکیک می‌شود. طبیعی است که تحقق این امکان‌ها و رسیدن به افق‌های گشوده شده، به تدریج و در یک سیر از اجمال به تفصیل صورت می‌گیرد. ولی این امکان‌ها و افق‌ها، افزون بر اینکه حدود این تفصیل را مشخص می‌کنند، موتور محرک این ادوار تاریخی هم هستند. افق‌ها، علل غایی‌اند که فلاسفه از تقدم آن بر علت فاعلی نیز سخن گفته‌اند.

افق مهدوی علت غایی تکامل هویت ملی ایرانیان

آرمان «مهدویت»، افق و علت غایی هویت و تاریخ ایرانی است. مهدویت موتور محرک است که تاریخ را به سمت خود می‌کشد. شاید بهتر باشد تأثیر تعیین‌کنندگی این عامل را از زبان کسانی بشنویم که از بیرون، هویت ایرانی را تحلیل کرده‌اند. تشیع دوازده امامی، در بین مطالعات اسلامی کشورهای خارجی، تا پیش از انقلاب اسلامی اهمیت چندانی نداشت (محمدی، ۱۳۸۶). انقلاب اسلامی، «همگان را وادار کرد تا به این مذهب نگاهی تازه بیفکنند. همواره تمایل به طغیان در تشیع دوازده امامی، سهم سازنده انقلاب را صرف نظر از عقیده دیگران، به اثبات رسانده است» (جمعی از نویسندگان، ۱۳۶۸، ص ۶۰). در سال ۱۹۸۴ میلادی، حدوداً پنج سال پس از پیروزی انقلاب اسلامی، برخی نویسندگان و پژوهشگران از سراسر جهان در تل‌آویو گرد هم آمدند. در آنجا کنفرانسی، که بعدها به کنفرانس تل‌آویو معروف شد، با هدف بازکاوی ماهیت جنبش‌های شیعی در خاورمیانه برگزار گردید. در این کنفرانس سه روزه، افرادی چون برنارد لوییس، مایکل ام. جی. جنشر، برونبرگ و مارتین کرامر حضور داشتند. نتیجه نهایی این کنفرانس، در تحلیل ماهیت جنبش‌های شیعی این شد که شیعیان به اسم امام حسین علیه السلام قیام می‌کنند و قیام خود را به اسم امام مهدی حفظ می‌کنند. در واقع، شیعه با دو نگاه همراه است: «نگاه سرخ» و «نگاه سبز»، یا عاشورا و ظهور. با الهام از یکی «انقلاب» می‌کند و با دیگری، آن را «استمرار» می‌بخشد (پورسیدآقایی، ۱۳۹۱).

این انتظار می‌توانست در طول زمان، دچار شدت و ضعف شود، اما همواره به صورت رشته ناگسسته‌ای استمرار داشته است، اگرچه در ناملایمات بروز و ظهور بیشتری پیدا می‌کند؛ آن هم نه به جهت تسکین روحیه و در پیش گرفتن حالت انفعال، بلکه به صورت برانگیزاننده و فعال. به همین دلیل، فریدون هویلا، در خاطرات خود چنین می‌نویسد: «در بهار سال ۱۳۵۰، هنگام قدم زدن در بازار یزد،

متوجه پوستری شدم که رویش نوشته بود: «ظهور امام زمان نزدیک است». دیدن این پوستر موجب شد تا زنگ خطر را در گوشم احساس کنم» (هویدا، ۱۳۶۵، ص ۱۰۶).

نقش امیدبخشی افق مهدوی و تأثیر آن بر تکامل هویت ملی ایرانیان

مهدویت، از زاویه امیدبخشی به زندگی هم قابل تأمل و بررسی است. مؤلفه‌های امیدبخش، از مهم‌ترین مؤلفه‌های هر هویتی هستند. به گفته کانت، همواره برای هر انسان آگاه و هوشیاری، سه سؤال مطرح است: «یکی اینکه چه می‌توانم بدانم؟ دو اینکه چه باید بکنم؟ سوم اینکه چه امید و انتظاری می‌توانم داشته باشم؟» (فروغی، ۱۳۶۷، ص ۲۸۳).

امید به آینده یکی از نیازهای هر انسانی است؛ زیرا در پرتو امید به آینده، حرکت و پویایی پدید می‌آید و انسان را به سمت پیشرفت می‌کشاند. بنابراین، امید یکی از عوامل مؤثر در تحرک تاریخ و بشریت است (جعفری، ۱۳۷۸، ص ۱۸۵). پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: «امید، رحمتی است از سوی پروردگار برای امت من و اگر امید نبود، فرزندی شیر داده نمی‌شد و درختی کاشته نمی‌شد» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ص ۱۷۳).

مهدویت نوعی امید به آینده است. شیعیان به امید تحقق جامعه آرمانی حضرت مهدی، حرکت و پویایی خود را در طول تاریخ حفظ کرده‌اند. امام خمینی علیه السلام با نظر به این آرمان و آرزو، در راه انقلاب گام گذاشت و از خداوند خواست که ایران را «به آرزوی خود، که ظهور حضرت مهدی است، برساند» (موسوی خمینی، ۱۳۷۰، ص ۳۰۷). ناظران خارجی هم این امید و آرمان را در زندگی ایرانیان دیدند. محقق روسی درباره مردم ایران می‌گوید: «چیزی که بیش از همه برای عامه مردم [ایران] جذاب بود، اعتقاد به مهدی بود که با رجعت «مسیح» مشابهت دارد» (دوانی، ۱۳۷۷، ص ۳۸).

میشال فوکو نیز که در آستانه انقلاب اسلامی به ایران آمده بود، از پویایی هویت ایرانی شگفت‌زده شد و توصیف روشنی از آن ارائه کرد. وی در این باره می‌نویسد:

۹۰ درصد ایرانی‌ها شیعه‌اند و منتظر بازگشت امام دوازدهم تا نظام راستین اسلام را در روی زمین مستقر کند. اما این اعتقاد هر روز نمی‌گوید که فردا حادثه بزرگ فراخواهد رسید. همچنین همه شوربختی‌های جهان را هم نمی‌پذیرد. وقتی آیت‌الله شریعتمداری را دیدم، یکی از نخستین جمله‌هایی که به من گفت این بود: «ما منتظر مهدی هستیم، اما هر روز برای استقرار حکومت خوب مبارزه می‌کنیم». در برابر قدرت‌های مستقر، تشیع، پیروانش را به نوعی بی‌قراری مداوم مسلح می‌کند و در ایشان شوری می‌دمد که هم سیاسی و هم دینی است (فوکو، ۱۳۷۷، ص ۲۹).

شاخص ثبات در مفهوم هویت، اهمیت بسیاری دارد. این با «بی‌قراری»، که فوکو در هویت شیعی ایران دیده بود، ناسازگار است. براین اساس، هویت ایرانی باید هویتی بی‌ثبات و متزلزل باشد. بحران‌های هویتی، نتیجه بی‌ثباتی است که در هویت‌ها رسوخ می‌کند. درحالی‌که ما مدعی هستیم رمز پویایی هویت ایرانی در همین ویژگی نهفته است. چگونه می‌توان این تناقض و ناسازگاری را برطرف ساخت؟ این سؤال را به‌طورکلی درباره مکتب تشیع نیز می‌توان طرح کرد. چگونه تقیه و آرمان‌خواهی شیعه قابل جمع است؟ شیعه از یک‌سو، دل به آرمان‌های بلند بسته است که مشروعیت هر نوع حکومت غیر منتسب به امام زمان را متزلزل می‌کند. از سوی دیگر، بر تقیه و تحفظ تأکید بسیار دارد. در اینجا این نکته مطرح است که بلندنظری و آرمان‌خواهی شیعه، صرفاً تدبیری روانی و پیش‌گیرانه نیست، بلکه در واقعیت و عقاید شیعه ریشه دارد که موجب می‌شود انتظار و طلب واقعی در شیعه شکل بگیرد. امید به آینده او را و می‌دارد تا برای تداوم حیات دینی خود، دست به تقیه بزند. تقیه می‌کند که بتواند حیات خویش را تا پایان تاریخ امتداد دهد و شاهد آن آرمان بلند باشد. شیعه نظر به آینده دارد، نه گذشته. در عین حال، از هرج و مرج گریزان است، با «امیر فاجری»، نمی‌خواهد حافظ وضع موجود باشد. این یکی از اساسی‌ترین تفاوت‌های مکتب تشیع و آیین تسنن است. به تعبیر برنالد لوییس، «سنی‌گری عبارت است از همراهی با وضع موجود و نظام حاکم و شیعی‌گری عبارت است از مخالفت با وضع موجود و نظام حاکم که اغلب، الزاماً با نیت تغییر این نظم، همراه نیست» (جمعی از نویسندگان، ۱۳۶۸، ص ۴۳-۴۴).

تاریخ در نظر شیعه رو به تعالی و صعود دارد و این امید، ماندن در آن را تقویت می‌کند. به گفته حمید عنایت:

شیعیان با سنیان در این نکته اتفاق نظر دارند که تاریخ اسلام از عهد خلفای راشدین (۱۱-۴۰ ق)، بخش اعظمش تأسف بار بوده، ولی درحالی‌که از نظر سنیان، سیر تاریخ از آن عهد به بعد، دور شدن از وضع آرمانی بوده، از نظر شیعیان، سیر به سوی آن بوده است» (عنایت، ۱۳۸۰، ص ۵۱).

البته این، به این معنا نیست که اهل تسنن در لحظات مبارزه با مثلاً غاصبان اسراییلی، امید آینده و پیروزی و ظفر ندارند:

ولی در عقاید و الاهیات آنها چیزی نیست که این پیروزی را رویداد محتومی در طرح و تدبیر الوهی امور و اشیا بنمایاند. اکراه عمومی آنان از تفلسف درباره تاریخ نیز همین جاست. بعضی مورخان آنان که بر این اکراه نیز غلبه کرده‌اند، به نظریه‌های دوره‌ای رسیده‌اند. به این شرح که تاریخ را عبارت از انگاره‌های متناوب ظهور و سقوط اقوام یا حتی تکرارهای ملال‌آور حوادث

گذشته می‌انگارند. بدین سان، ابن‌خلدون انحطاط تدریجی و انقراض سلسله‌ها و حکومت‌های قدرتمند را ناشی از انتقال محتوم و کما بیش قسری از شیوه‌های ارجمند زندگی بادیه‌نشین به ناز و نعمت فسادآور شهرنشینی می‌داند» (همان).

تقیه شیعی و سازگاری با حکومت‌ها، نوعی مصلحت‌اندیشی و عمل‌گرایی است. اما با مصلحت‌اندیشی سنی تمایز آشکاری دارد. سازگاری شیعی، «غالباً ماهیت معافیته مستعجل و موقت داشته و هرگز موضع عقیدتی اساسی شیعه را که همه قدرت‌ها و دولت‌های دنیوی را در غیبت امام غایب نامشروع می‌داند، تهدید یا تضعیف نمی‌کرده است» (همان، ص ۵۵).

افق مهدوی و روند دیالکتیک تکامل هویت ملی ایرانیان

اصل «مهدویت»، به هویت ملی ایران روندی دیالکتیک می‌بخشد و می‌تواند با ورود به قالب‌های مقدور زمان و خروج از آنها، خود را در تاریخ حیات و تداوم ببخشد. به عبارت دیگر، مهدویت موجب می‌شود قالب‌های مقدور زمانه، پس از به فعلیت رساندن تمامی امکاناتشان، همچون پوسته‌ای که گنجایش رشد هسته و مغز را ندارد، ترک بخورند و بشکافند و این هسته، به قالبی با گنجایش بیشتر منتقل شود. همین طور قالب‌های تاریخ را تا رسیدن به قالب نهایی بشکافد و همه امکاناتش را به فعلیت برساند. جامعه آرمانی مهدوی، طرحی برای پایان تاریخ است. بنابراین، پیوستن هویت ایرانی به اصل مهدویت و لحاظ این الگوی نهایی، امکاناتی به هویت ایرانی می‌بخشد که می‌تواند خود را تا پایان تاریخ امتداد دهد. جنبش‌های تاریخ ایران، نمایش رشد هسته و شکستن پوسته پیشین است. در واقع، با هر یک از این تحولات، عبور از دوره‌ای به دوره دیگر میسر می‌گردد. مقایسه جنبش تنباکو، مشروطه و انقلاب اسلامی، این رشد چشمگیر را نشان می‌دهد.

ملت ایران، به ویژه پس از اسلام و پذیرش تشیع در مسیر آرمانی جامعه مهدوی قرار گرفت و امکانات ویژه و توانایی‌های خاصی را برای آن فراهم ساخت. جامعه مهدوی، جامعه‌ای کامل و فاخر الهی است که دارای همه مقتضیات رشد و فاقد همه موانع رشد است؛ جامعه‌ای که به وسیله انسان کامل و با محوریت او محقق می‌شود و برای بروز کمالات و استعدادهای انسانی، بستر لازم را فراهم می‌سازد.

در آیین تشیع، جامعه مهدوی و آرمانی به گونه‌ای ترسیم شده است که دارای ویژگی‌هایی است که در ساختن تاریخ و پیش‌برد تاریخی مردم، بیشترین تأثیر را خواهد داشت؛ زیرا الگوی آرمانی زمانی

کارآیی لازم را دارد که به گفته برخی صاحب‌نظران، دارای سه ویژگی باشد و جامعه آرمانی مهدوی از هر سه این ویژگی‌ها برخوردار است. این ویژگی‌ها عبارتند از:

اولاً اینکه کاملاً واقع‌بینانه باشد و حقایق زیست‌شناختی، روان‌شناختی و جامعه‌شناختی را به هیچ روی از نظر دور ندارد و به دست فراموشی نسپارد. دوم اینکه همراه با ارائه طریق باشد، یعنی فقط جامعه آرمانی را تصویر نکند، بلکه راه و روش رسیدن به آن را نیز نشان دهد... سوم اینکه اهدافی را اعم از هدف اصلی و نهایی و هدف‌های واسطه، برای جامعه آرمانی تعیین کند که دارای مراتب باشند تا سهل‌الوصول‌تر بودن پاره‌ای از مراتب آنها شور و خواست و اراده را در مردم برانگیزد و آنان را به مبارزات اجتماعی و تغییر اوضاع و احوال موجود، مایل و راغب گرداند. از این گذشته، عدم وصول به کمال مطلوب بدین معنا نباشد که هیچ کاری انجام نشده است و هیچ پیشرفتی حاصل نیامده است (مصباح، ۱۳۷۹، ص ۴۱۳).

جامع، واقعی و عملیاتی بودن جامعه موعود مهدوی موجب شده است تا شیعه بتواند این الگو را همچون چشم‌انداز غیرمدونی مورد نظر و تحقق آن را انتظار داشته باشد. همچنین وجود این طرح آرمانی و در عین حال، فاصله داشتن الگوهای موجود از این طرح، موجب نارضایتی همیشگی شیعه از وضع موجود شده است. همین نارضایتی، زمینه شکل‌گیری آینده‌ای مطلوب‌تر را فراهم می‌کند. نهضت‌های اسلامی صد ساله اخیر، به ویژه انقلاب اسلامی، بیش از هر چیز محصول این آرمان‌گرایی و موعودگرایی است. تأثیر این نگاه آرمانی در طول تاریخ تشیع، چنان ملموس است که بارها به وسیله دشمنان و مخالفان شیعه بر آن تأکید شده است. یکی از مشهورترین این اظهارنظرها، همان است که می‌گوید: «شیعه از دو نگاه ویژه برخوردار است: «نگاه سرخ» و «نگاه سبز»؛ عاشورا و ظهور. با الهام از یکی انقلاب می‌کند و با دیگری آن را استمرار می‌بخشد» (پورسیدآقایی، ۱۳۹۱، ص ۴۴).

«آینده تمدنی» ایران اسلامی در افق مهدوی (تمدن زمینه‌ساز)

در اینجا، درصدد تبیین این مسئله هستیم که تمدن‌سازی انقلاب اسلامی، که تمدنی زمینه‌ساز است، در افق مهدوی و در سایه اعتقاد به ظهور منجی عالم بشریت به وقوع می‌پیوندد. در علم آینده‌پژوهی، آینده به سه گونه تقسیم می‌شود: آینده‌های ممکن، آینده‌های محتمل و آینده‌های مطلوب. آینده‌های ممکن و محتمل از دو جهت توصیفی و تجویزی وابسته به شناخت و تعیین آینده‌های مطلوب هستند. از جهت تجویزی، بدین شکل است که مهم‌ترین هدف ما در آینده‌شناسی، حرکت به سمت آرمان‌ها و

مطلوب‌هاست. بنابراین، برای حرکت در این مسیر، نیازمند شناخت درست مطلوب‌ها هستیم. از جهت توصیفی هم آینده‌های ممکن و محتمل در افق آینده‌های مطلوب تحقق می‌یابد. هر تاریخی تا آنجا بسط می‌یابد که افق‌ها و چشم‌اندازهایش ترسیم می‌کنند.

بنابراین، نخست، آینده مطلوب انقلاب اسلامی و سپس آینده محتمل، یعنی ساختن تمدنی زمینه‌ساز را بررسی می‌کنیم.

آینده مطلوب انقلاب اسلامی (زمینه‌سازی ظهور)

روشن است که «زمینه‌سازی و رشد، تعالی پیوسته و متصل به ظهور و حکومت جهانی حضرت مهدی»، همان آینده مطلوب انقلاب اسلامی است. اینکه امام خمینی علیه السلام می‌فرماید: «انقلاب ما محدود به ایران نیست. انقلاب مردم ایران نقطه شروع انقلاب بزرگ جهان اسلام به پرچم‌داری حضرت حجت است» (موسوی خمینی، ۱۳۷۸، ج ۲۱، ص ۳۲۷)، تنها بیان یک آرزوی دوردست نیست، بلکه افق بلندی است که این انقلاب پیش روی خود می‌بیند.

برای شفاف‌تر شدن رابطه میان این «افق‌گزینی» و حرکت تمدن‌سازانه انقلاب اسلامی و «زمینه‌ساز» بودن این تمدن برای ظهور، باید به چند مسئله دقت داشته باشیم:

۱. ترسیم آینده مطلوب و چگونگی دستیابی به آن، به دو شکل پیوسته و ناپیوسته قابل طرح است. آنچه رابطه میان آینده مطلوب و آینده محتمل را به روشنی بیان می‌کند و موجب شود آینده مطلوب همچون افقی کارساز، آینده محتمل را بسازد، نگاه پیوسته به آینده مطلوب است. ظهور منجی و شکل‌گیری حکومت موعود، را الگوی آرمانی است که به صورت دفعی و بدون اتصال با گذشته خود، اتفاق خواهد افتاد و هم می‌توان آن را مرحله تکاملی سلسله‌مراتب حرکت در امتداد افق مهدوی در نظر گرفت. همچنین برای روشن ساختن بیشتر این اتصال و تبیین نقش آن در «زمینه‌سازی» ظهور، توجه به نقاط عطف این حرکت ضروری است. شاید فلسفه روایات در اینکه نشانه‌ها و نقاط عطفی برای ظهور و پیش از رسیدن زمان ظهور مشخص کرده‌اند، این باشد که جهت این حرکت گم نشود و امید به تحقق آن از دست نرود. نشانه‌گذاری مسیر، غیر از صرف تعیین مقصد است و اهمیت آن کمتر نیست. بحث ما، تعیین مصداق قطعی برای نشانه‌ها هم نیست، بلکه به نوعی تطبیق نشانه‌ها بر انقلاب اسلامی یا شخصیت امام خمینی علیه السلام است.

۲. ترسیم چنین آینده روشنی برای انقلاب اسلامی و زمینه‌ساز بودن تمدن برآمده از آن، بر پایه ظرفیت گسترده و توان بالقوه بالای این انقلاب توجیه‌پذیر است و ناشی از نگاه خوش‌بینانه نیست؛ زیرا ممکن است گفته شود، آینده‌نگری خوش‌بینانه ما نسبت به انقلاب اسلامی، ناشی از تعلق خاطر ما به انقلاب اسلامی است؛ تعلق خاطری که در دوره‌های تاریخی قبل نیز موجب شده بود اندیشمندانی که در عصر آل‌بویه یا عصر صفویه حضور داشتند، در مورد این دوره تاریخی، تصور کنند که حکومت اهل مؤمنینی که پیش از ظهور حضرت مهدی وعده داده شده، همین حکومت‌ها هستند. البته این پرسش بجاست و باید در آینده‌اندیشی ما نسبت به انقلاب اسلامی مورد توجه باشد، اما مسئله مهم این است که در ترسیم آینده مطلوب برای یک پدیده، باید به سرمایه‌ها و تجربه‌های تاریخی توجه کرد.

سرمایه انقلاب اسلامی، با سرمایه شیعه در دوره حکومت آل‌بویه و صفویه قابل مقایسه نیست. شیعه و ملت ایران، برای نیل به این موقعیت تاریخی، از موانع بسیاری گذشته و طرح‌های بسیاری را آزموده است. برخلاف حکومت‌های شیعی پیشین، که با حداقل‌های ممکن شکل گرفته بود.

۳. وضعیت جهان امروز، با گذشته تفاوت بسیاری دارد. سرعت تغییرات در جهان کنونی، بسیار بالاتر از گذشته است. اینکه نظام اسلامی با تفکری متفاوت، در برابر نظام سلطه و تفکر فراگیر دنیای کنونی توانسته با وجود مقابله‌ها، خصومت‌ها و مخالفت‌های جهانی، بیش از سی و چند سال دوام بیاورد، بلکه همچنان بر آرمان‌های متعالی خویش پافشاری کند و در این مسیر به موفقیت‌هایی دست یابد، نشان از این دارد که تحول و نقطه عطف، نسبت به گذشته در بالاترین سطح قرار دارد و از پشتوانه بالایی برخوردار است.

۴. تاکنون ظهور و تداوم این انقلاب، یکی از معضلات تحلیلی نظام علمی و پژوهشی پیشرفته کنونی است. بیشتر صاحب‌نظران، نظریه‌پردازان، پژوهش‌گران و تحلیل‌گران جهان، از پیش‌بینی وقوع این انقلاب ناتوان بودند. همچنین تداوم این انقلاب را نامنتظره می‌دانند. این امر، نشانه متفاوت بودن این واقعه با وقایع پیشین است.

۵. برد بلند و تأثیر عمیق و گسترده این انقلاب، شاهی دیگر بر اهمیت این انقلاب به عنوان یکی از مهم‌ترین نقاط عطف تاریخ عصر غیبت است. تأثیر این انقلاب در احیای دین و معنویت در جهان و بسترسازی برای ایجاد انقلاب‌های اسلامی دیگر و بیداری اسلامی و انسانی، نشانه عمق این تحول و اهمیت آن پس از ظهور اسلام است.

۶. افزون بر این شواهد و نکته‌ها، ضرورت تفکر و تأمل در برخی سخنان امام خمینی^ع و رهبر فرزانه انقلاب آیت‌الله خامنه‌ای، درباره پیش‌بینی چنین آینده‌ای برای انقلاب وجود دارد. چنان‌که حضرت امام با اشاره به هویت ایرانی می‌فرماید:

انقلاب ما محدود به ایران نیست. انقلاب مردم ایران نقطه شروع انقلاب بزرگ جهان اسلام به پرچمداری حضرت حجت است (موسوی خمینی، ۱۳۷۸، ج ۲۱، ص ۳۲۷) ... ما امروز دورنمای صدور انقلاب اسلامی را در جهان مستضعفان و مظلومان بیش از پیش می‌بینیم و جنبشی که از طرف مستضعفان و مظلومان جهان علیه مستکبران و زورمندان شروع شده و در حال گسترش است، امیدبخش آتیه روشن است و وعده خداوند تعالی را نزدیک و نزدیک‌تر می‌نماید. گویی جهان مهیا می‌شود برای طلوع آفتاب ولایت از افق مکه معظمه و کعبه آمال محرومان و حکومت مستضعفان (همان، ج ۱۷، ص ۴۸۰).

همچنین مقام معظم رهبری می‌فرماید:

بدانید وعده الهی که فرمود: «لیظهره علی الدین کله»، خدای متعال این دین را، این رسالت را بر همه فرآورده‌های فکری و دینی عالم پیروز خواهد کرد، درست است. خدا دارد این وعده‌های نقد را تحقق می‌بخشد، فقط شرطش این است که من و شما که در این راه سربازان پیشروی این حرکت در دوران معاصر بودیم، قدممان را سست نکنیم، حواسمان جای دیگر نرود (بیانات مقام معظم رهبری در دانشگاه افسری امام حسین^ع، ۱۳۹۰/۳/۱۰).

تاکنون به این مهم پرداختیم که «افق مهدوی»، مهم‌ترین عامل حرکت تکاملی ایران و انقلاب اسلامی به سمت «تمدن‌سازی» است. ترسیم چنین افقی، موجب شد هویت ملی ایرانیان با محوریت این باور شکل بگیرد. پس از آن، ایران شیعی گام‌به‌گام در تاریخ پیش‌برود تا انقلاب و حکومتی اسلامی، به رهبری نایب امام زمان تشکیل دهد. هدایت و رهبری الهی، این حکومت را چنان توسعه و گسترده کرد که تمدن‌سازی همچون گزینه‌های قطعی و حتمی پیش روی ملت ایران قرار گرفته است. همان‌گونه که رهبر فرزانه انقلاب می‌فرماید: «ما در حال بنای یک تمدن هستیم... نه اینکه ما تصمیم بگیریم این کار را نکنیم، بلکه حرکت تاریخی ملت ایران در حال به وجود آوردن آن است» (بیانات مقام معظم رهبری به مناسبت حلول سال ۱۳۷۳).

اکنون بایسته است درباره این آینده‌تمدنی و این حرکت تمدن‌ساز، تأمل بیشتری کنیم.

آینده تمدنی انقلاب اسلامی

مراحل تکامل و پله‌های ترقی انقلاب، نیازمند تجزیه و تحلیل بیشتری است. این مراحل، در بهترین بیان به پنج مرحله تقسیم می‌شوند: انقلاب؛ نظام‌سازی؛ دولت اسلامی؛ کشور اسلامی؛ تمدن اسلامی.

انقلاب اسلامی توانسته است تاکنون دو مرحله از مراحل یاد شده را سپری کند. هم‌اکنون در مرحله سوم یعنی مرحله دولت اسلامی است. مقام معظم رهبری در تشریح این مراحل می‌فرماید:

انقلاب آن جایی است که پایه‌های غلطی برچیده می‌شود و پایه‌های درستی به جای آن گذاشته می‌شود. این قدم اول است. انقلاب که تحقق پیدا کرد، بلافاصله بعد از آن، تحقق نظام اسلامی است. نظام اسلامی، یعنی طرح مهندسی و شکل کلی اسلامی را در جایی پیاده کردن. مثل اینکه وقتی در کشور ما نظام سلطنتی استبدادی فردی موروثی اشرافی وابسته برداشته شد، به جای آن، نظام دینی تقوایی مردمی گزینشی جای‌گزین می‌شود. با همین شکل کلی که قانون اساسی برایش معین کرده، تحقق پیدا می‌کند؛ یعنی نظام اسلامی. بعد از آنکه نظام اسلامی پیش آمد، نوبت به تشکیل دولت اسلامی به معنای حقیقی می‌رسد. به تعبیر روشن‌تر، تشکیل منش و روش دولت‌مردان، یعنی ماها، به گونه اسلامی، چون این در وهله اول فراهم نیست، به تدریج و با تلاش باید به وجود آید. این مرحله سوم است که از آن تعبیر به «ایجاد دولت اسلامی» می‌کنیم. نظام اسلامی قبلاً آمده، اکنون دولت باید اسلامی شود. دولت به معنای عام، نه به معنای هیئت وزرا، یعنی قوای سه‌گانه، مسئولان کشور، رهبری و همه. مرحله چهارم، که بعد از این است، کشور اسلامی است. اگر دولت به معنای واقعی کلمه اسلامی شد، آن‌گاه کشور به معنای واقعی کلمه اسلامی خواهد شد، عدالت مستقر خواهد شد، تبعیض از بین خواهد رفت، فقر به تدریج ریشه‌کن می‌شود، عزت حقیقی برای مردم به وجود می‌آید، جایگاهش در روابط بین‌الملل ارتقا پیدا می‌کند و این می‌شود کشور اسلامی. از این مرحله که عبور کنیم، بعد از آن، دنیای اسلامی است. از کشور اسلامی می‌شود دنیای اسلامی درست کرد. الگو که درست شد، نظایرش در دنیا به وجود می‌آید. ما در کدام مرحله‌ایم؟ ما در مرحله سومیم؛ ما هنوز به کشور اسلامی نرسیده‌ایم. هیچ کس نمی‌تواند ادعا کند که کشور ما، اسلامی است (بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با مسئولان، ۱۳۷۹/۹/۱۲).

بنابراین، مراحل تمدن اسلامی، کامل‌ترین نقطه ارتقا و بسط انقلاب اسلامی تا پیش از ظهور حضرت مهدی است. برای تبیین این مرحله، این سؤال مطرح است که چرا در مراحل تکاملی انقلاب اسلامی باید به افق تمدنی توجه کرد و آیا انقلاب اسلامی در مسیر تحقق چنین آینده‌ای است؟

روشن است که انقلاب اسلامی تنها انقلابی ساده در جهان سوم نیست، بلکه این انقلاب افزون بر اینکه در داخل کشور، نظام ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی را برچید و نظامی بر پایه احکام الهی بنا نهاد، در سطح جهانی نیز تأثیرات عمیق و گسترده‌ای از خود به جا گذاشت. انقلاب اسلامی در جهانی که افق آن به زندگی دنیایی و حیات بدون معنویت محدود بود، پا به عرصه حیات گذاشت. خارق‌العاده

بودن این پدیده، ذهن بسیاری از اندیشمندان را متوجه خود ساخت؛ پدیده‌ای که با تحقق خود، شالوده فرجام‌شناسی و افق‌شناسی غربی را، که فرهنگش بر جهان سیطره یافته بود، فرو ریخت و دیگر بار منازعه میان الگوهای کلی و اساسی زندگی بشری را پیش کشید.

از سوی دیگر، تحول، تداوم و روند رو به رشد این انقلاب، تردیدهایی که درباره تداوم هر پدیده تازه است از بین برد و سطح پرسش‌ها را ارتقا داد و این پرسش مطرح شد که آیا این انقلاب می‌تواند بازخیزی تمدن اسلامی را به دنبال داشته باشد؟ به نظر می‌رسد، طرح نظریه برخورد تمدن‌های هانتینگتون، بیشتر متأثر از این مسئله باشد. البته پیش از هانتینگتون نیز نظریه‌پردازی همچون توین‌بی نسبت به این بازخیزی هشدار داده بودند. توین‌بی دیدگاه خود را درباره جنگ و تقابل تمدن‌ها در سال ۱۹۴۷ در کتابی به نام «تمدن در بوته آزمایش» مطرح ساخت. وی مقاله یازدهم این کتاب را «برخورد میان تمدن‌ها، جنگ تمدن‌ها»، نامگذاری کرد. او در مقاله دهم این کتاب، با عنوان «اسلام، آینده و غرب» می‌نویسد:

پان اسلامیزم خوابیده است. با این حال، ما باید این امکان که اگر پرتاریای جهان غرب‌مآب، بر ضد سلطه غرب به شورش برخیزد و خواستار یک رهبری ضد غربی شود، این خفته بیدار خواهد شد، را در نظر بگیریم. بانگ این شورش ممکن است در برانگیختن روح نظام اسلام حتی اگر این روح به قدر خفتگان هفت‌گانه در خواب بوده باشد، اثر روحی محاسبه‌ناپذیری داشته باشد؛ زیرا که ممکن است پژواک‌ها، یک عصر قهرمانی را منعکس سازد (جمعی از نویسندگان، ۱۳۷۷، ص ۳).

انقلاب اسلامی پلی میان گذشته و آینده و حلقه اتصال تاریخ اسلام است؛ تاریخی که تحت تأثیر القائنات تاریخ‌نگاری غربی، دچار انقطاع و گسیختگی شده بود. ملت ایران در انقلاب اسلامی، ظرفیت‌هایی از خود نشان داد که جز در قالب تمدنی و با ادبیات تمدنی، نمی‌توان غنای آنها را سنجید. به تعبیر مقام معظم رهبری:

چشم‌انداز حرکت ملت ایران با این زمینه‌ای که مشاهده می‌کنید، چشم‌انداز بسیار روشنی است؛ هم میراث گذشته ما، هم موجودی استعداد بسیار ارزنده ما. همه اینها به ما نوید می‌دهد که ما ان‌شاءالله خواهیم توانست تمدن اسلامی متعلق به ملت ایران را برای این دوره و برای ملت اسلامی در این زمان بار دیگر سر دست بیاوریم و الگویی را برای حرکت امت اسلامی ان‌شاءالله ارائه بدهیم (بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار نخبگان ۱۳۸۷/۰۲/۱۷).

«تمدن اسلامی»، تنها خواسته و مطلوب انقلاب اسلامی نیست، بلکه افزون بر آن، روند تاریخی ملت ایران تحقق چنین آینده‌ای را که به تعبیر ما، محتمل‌ترین آینده انقلاب اسلامی است، نوید می‌بخشد.

ما در حال پیشرفت و سازندگی و در حال بنای یک تمدن هستیم... ملت ایران، همچنان که شأن اوست، در حال پدید آوردن یک تمدن است. پایه اصلی تمدن، نه بر صنعت و فناوری و علم، که بر فرهنگ و بینش و معرفت و کمال فکری انسانی است. این است که همه چیز را برای یک ملت فراهم می‌کند و علم را هم برای او به ارمغان می‌آورد. ما در این صراط و در این جهت هستیم، نه اینکه ما تصمیم بگیریم این کار را بکنیم، بلکه حرکت تاریخی ملت ایران در حال به وجود آوردن آن است (بیانات مقام معظم رهبری به مناسبت حلول سال ۱۳۷۳، ۱۳۷۳/۰۱/۰۱).

به نظر می‌رسد، این گمانه‌زنی تمدنی درباره انقلاب اسلامی، برخاسته از ویژگی‌های خاص و دگرگونی‌های عمیقی است که این انقلاب با خود به همراه داشته است. اینها عبارتند از:

۱. افق‌گشایی انقلاب اسلامی

انقلاب اسلامی با ظهور خود، افقی تازه پیش روی بشریت گشود. تمدن غربی، ساحت وجودی بشر و زندگی بشری را به ساحت مادی و ناسوتی آن تقلیل داده بود و افقی پیش روی بشریت جز مادیت ترسیم نمی‌کرد. انقلاب اسلامی، افق‌های زندگی بشری را از سطح مادی بالا برده، زندگی دینی، الهی و معنوی جدیدی را به جهان عرضه کرد. سکولاریسم، جوهر اصلی تمدن مادی غرب است. این انقلاب، شکاف عمیقی بر بدنه آن وارد ساخت. بالندگی و پویایی زندگی و حتی تفکر بشر، وابسته به سطح افق‌هایی است که پیش رویش ترسیم شده است. وقتی افق‌ها کوتاه باشند، یا افق‌ها بلند تیره و تار شوند، عقل‌ها نیز عمق خود را از دست می‌دهند.

امیر مؤمنان علی^{علیه السلام}، پس از پذیرش خلافت با مردمی که برای بیعت با او آمده بودند، چنین گفت:

افق‌ها بسیار تیره شده و ما هم جا را فرا گرفته است. درست همان‌گونه که در فضای مه‌آلود، برد دیده‌ها کم می‌شود، اکنون نیز که افق‌ها تیره و تار است، عقل‌ها نمی‌توانند عمق مسائل را بیابند. «دَعُونِي وَاتَّقُوا غَيْرِي فَإِنَّا مُسْتَبَلُونَ أَمْرًا لَهٗ وَجْهٌ وَالْوَأْنُ لَا تَقُومُ لَهُ الْقُلُوبُ وَلَا تَثْبُتُ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَإِنَّ الْأَفَاقَ قَدْ أَعَامَتِ وَالْمَحَجَّةَ قَدْ تَنَكَّرَتْ» (نهج البلاغه، خ ۹۱).

انقلاب اسلامی با گشایشی که در افق‌های زندگی بشری ایجاد کرد، وسعتی به عقل و تفکر بشر و به تبع آن، زندگی بشر داد. این گشایش نویددهنده تمدنی از جنس دیگر و با افق‌های بلندتر از تمدن کنونی است.

۲. انقلاب اسلامی و طرح پرسش از تمدن غربی

انقلابی که پرسش از غرب و تمدن غربی را طرح می‌کند، مسلماً یک انقلاب ساده نیست. تمدن غربی، همه عرصه‌های زندگی مردم دنیا را دربر گرفته و خود را تنها تمدن و تنها راه زندگی بشر معرفی کرده

است. چیزی که توانسته این مطلقیت را از تمدن غربی بگیرد، از ظرفیت تمدنی بالاتری برخوردار است. هرچند پرسش از غرب و زیر سؤال بردن تمدن غربی، کار آسانی به نظر می‌رسد، اما تنها کسانی می‌توانند به طرح این پرسش پردازند که تعلق خود را از تمدن غربی بریده، محملی برتر برای تعلق خود یافته باشند. گستردگی و ریشه‌داری این انقلاب، به حدی است که توانست تعلق یک ملت را از تمدن غربی ببرد و با ترسیم چشم‌اندازی نو، آنها را عامل ایجاد زندگی جدید و تمدنی جدید کند. البته میان پرسش از غرب، تا غرب‌شناسی فاصله بسیاری وجود دارد و قاعدتاً چنین تصویری درست نیست که به صرف ایجاد زمینه‌ای برای پرسش از غرب، غرب‌شناسی حاصل شده باشد. با این حال، می‌توان گفت: آزادی که لازمه حرکت در این مسیر است، با انقلاب اسلامی به دست آمده و آزادی از غرب، آزادی تاریخی و خروج از عالم غرب است.

انقلاب اسلامی در بیرون از عالم غربی رخ داده و به قولی، خاستگاه این انقلاب، عالم مدرن غربی نبوده و حتی در افق عالم مدرن نیز تولد و رشد نیافته است. پست‌مدرنیسم هم محمل درستی برای این انقلاب نیست؛ زیرا ایران پیش از انقلاب، در وضعیت مدرن قرار نداشته، بلکه فرایند مدرنیزاسیون را به صورت ناقص پیموده است. تنها اندیشه دینی و الهی که نوعی بازگشت به عالم قدس و توجه دوباره به آسمان بود، می‌توانست منشأ این بیداری و در نتیجه، آزادی باشد (نجفی، ۱۳۸۷، ص ۵۵۱).

۳. انقلاب اسلامی حلقه اتصال گذشته و آینده تمدن اسلامی (عبور از گسیختگی تاریخی)

پیوستگی، یکی دیگر از دستاوردهای انقلاب اسلامی است که این انقلاب را شایسته نگاه تمدنی می‌سازد؛ زیرا این انقلاب، میان گذشته تمدنی، تاریخ اسلامی و تمدن آینده اسلامی ایجاد کرده است. در تمدن غربی، یکی از رسالت‌های شرق‌شناسی این بود که آنچه را از تمدن‌های پیشین به جا مانده است، بررسی کند. نفس این امر، طبیعی است و به طور معمول به وسیله سایر تمدن‌ها نیز صورت می‌گرفت. اما تفاوت این بود که شرق‌شناس در بازیابی خود، شرق واقعی و حقیقی را در نظر نمی‌گرفت، بلکه به شرقی توجه می‌کرد که دوران طفولیت غرب بود. غرب، تاریخ ملل و فرهنگ‌های دیگر را نه گونه‌ای دیگر از تاریخ، بلکه گذشته خود قلمداد می‌کرد. این یعنی بی تاریخ ساختن هر ملت غیر غربی است. در واقع، غرب اثبات خود را در نفی دیگران جست‌وجو می‌کرد.

تمدن غربی، با به کار بردن مفاهیمی همچون سنت و تجدد، این دوگانگی و بیگانگی را میان خود و دیگران تئوریزه کرد. مفاهیمی که در مقایسه و مقابله دو نوع نظام اندیشگی قدیم و جدید پدید آمده‌اند. قدیم و جدید، تنها به یک فاصله زمانی اشاره نمی‌کند، بلکه هر یک، بار معنایی و ارزشی

خاصی دارند. این ارزش‌گذاری عمدتاً به وسیله نظامی از اندیشه صورت گرفته که بخشی از این تقسیم است؛ یعنی این نظام اندیشگی جدید یا به عبارت دقیق‌تر، غربی است که پس از تعریف خود، به «تجدد» و «متجدد»، آنچه را «غیر» یا «مقابل» خویش می‌بیند، «سنت» یا «سنتی» می‌خواند.

اندیشه تجدد، با این نام‌گذاری و تمایز، خود را تشخیص و تعیین (هویت) می‌بخشد. همین نیاز به تشخیص و غیریت بود که صاحبان اندیشه تجدد را پیش از کسانی که سنتی خوانده شده‌اند، به بررسی و پژوهش در میراث فکری و فرهنگی گذشته، یعنی تاریخ غرب و شرق برمی‌انگیخت. شرق‌شناسان نخست، یعنی از آغاز رنسانس تا قرن هیجدهم، بیشتر به زبان و ادبیات و هنر و فلسفه یونانی توجه داشتند، سپس به شرق‌شناسی مایل شدند و آن را بنیاد کردند. با این تفاوت که در جایگزینی شرق‌شناسی به جای یونان‌پژوهی، وجه علاقه به یونان با علاقه به شرق یکی نیست. توجه به یونان، با نوعی تعلق خاطر و رعایت ادب و حرمت قرین بود. اروپاییان با رجوع به یونان، راه تجدد را گشودند و در این راه علم تاریخ به وجود آمد. اما تاریخ، تاریخ غربی بود که آن را تاریخ عمومی و تاریخ جهان انگاشتند. تاریخ غربی از دوره یونانی آغاز شد. اما در حاشیه این تاریخ، تاریخ‌ها و فرهنگ‌ها و تمدن‌های دیگر هم وجود داشت. شرق‌شناسی، به این حاشیه پرداخت (داوری اردکانی، ۱۳۷۷، ص ۴). به عبارت دقیق‌تر، تاریخ‌های دیگر را به حاشیه راند.

شرق‌شناسی، به عنوان نوعی از تفکر و نظامی از دانش در پایان قرن هفدهم پا گرفت و در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم به اوج خود رسید. در طول این دوره، نگاه شرق‌شناسانه متضمن این اعتقاد بود که عصر شکوفایی غرب، مصادف با پایان دوره طلایی و آغاز انحطاط شرق است. «شرق‌شناسی همراه با این نگاه نقشی فعال در بسط علایق غربی در مشرق زمین ایفا کرد. طلب دانش شرق، اغلب غایت بالذات نبوده است» (مرادخانی، ۱۳۸۰).

برای نمونه، روزنتال از پیش‌کسوتان شرق‌شناسی معتقد است، «تمدن اسلامی که ما می‌شناسیم، نمی‌تواند بدون میراث یونانی قوام داشته باشد» (همان). همان‌گونه که والتسر در آثار خویش می‌کوشید تا ثابت کند که هر چه فیلسوفان عرب گفته‌اند، عاریه‌ای از یونانیان است. طبق نظر والتسر، حتی هنگامی که نمی‌توانیم مأخذ را بیابیم، با اطمینان فرض می‌شود، جز مأخذ اصیل یونانی، هیچ سندی نیست (همان).

نتایج مطالعات شرق‌شناسی درباره ایران و تمدن اسلامی تا پیش از انقلاب، اذهان بسیاری از نخبگان را درگیر خود ساخت. تصور اینکه تمدن اسلامی در گذشته، چیزی غیر از تمدن کنونی

است و قابل احیا و بازیابی در آینده خواهد بود، نادرست قلمداد می‌شد. با وقوع انقلاب اسلامی و تداوم و بسط آن، این تصور تا حد زیادی از بین رفت. این انقلاب توانست گذشته تمدنی اسلام را به آینده متصل کند. قطعاً تصور اینکه تمدن اسلامی می‌تواند در آینده، تمدن رقیبی برای تمدن غرب باشد، از نتایج این انقلاب است. این انقلاب، با خدشه‌دار ساختن مطلقیت غرب و به تبع، نتایج مطالعات شرق‌شناسی، گذشته و تاریخ تمدن اسلامی را به آینده آن متصل ساخت و تمدن اسلامی را از مفهومی ذهنی، به تجربه‌ای تاریخی و بعد به توانی بالفعل که خود انقلاب باشد، تبدیل کرد.

نتیجه‌گیری

تبیین این موضوع که افق مهدوی، علت اصلی حرکت تاریخی ملت ایران به سمت تکامل تا رسیدن به تمدنی زمینه‌ساز است، نیازمند کاوشی است که آن را «افق‌شناسی تاریخی» می‌نامیم. افق‌شناسی تاریخی، سیر در تاریخ یک ملت با چراغ افق‌هایی امکان‌پذیر است که آن ملت در نظر گرفته، با نگاه به آنها و با امید به تحقق آنها، در تاریخ پیش‌رفته است.

ایران اسلامی در سایه محبت و تولی به ولایت اهل بیت عصمت و طهارت^{علیهم‌السلام}، از حدود پانصد سال پیش دارای یک هویت ملی شد. در این هویت جدید، ولایت اهل بیت^{علیهم‌السلام} به منزله علت فاعلی و افق مهدوی، به منزله علت غایی هویت ملی ایرانیان شناخته می‌شود. به عبارت دیگر، این هویت «ولایی الحدوث و مهدوی البقاء» است؛ یعنی با ولایت حادث می‌شود و با مهدویت جاودان می‌ماند. این حقیقت در سیر تاریخ پانصد ساله اخیر ایران، به روشنی قابل رصد و شناسایی است. چنان‌که می‌بینیم، افق مهدوی به عنوان علت غایی هویت ملی ایران اسلامی، همچون یک جاذب و موتور محرک پرقدرت از انتهای تاریخ، ملت ایران را به سمت تعالی و تکامل تا انقلاب اسلامی پیش برد.

«آینده محتمل» انقلاب اسلامی که «تمدن زمینه‌ساز» خواهد بود، معلول «آینده مطلوب» آن یعنی «تکامل پیوسته و زمینه‌ساز ظهور» است. انقلاب اسلامی که هم معلول افق مهدوی است و هم گسترش‌دهنده و تکثیرکننده آن، به نقطه عطفی در تاریخ ایران اسلامی تبدیل شد که چشم‌انداز تمدنی آن، از همان ابتدا روشن بود. توان و نیروی بالقوه این انقلاب، به حدی است که نظریه‌پردازان و تحلیل‌گران غربی، نسبت به قدرت دگرگون‌کننده و برخوردار تمدنی آن در صورت بقا هشدار دادند.

منابع

نهج البلاغه، ۱۳۷۹، ترجمه محمد دشتی، قم، مشرق.

اعوانی، غلام‌رضا، ۱۳۸۳، می‌گذرد «روشن‌فکران ایرانی و هویت (۲)»، *مطالعات ملی*، سال پنجم، ش ۴، ص ۲۱۱-۲۴۸.

پورسید آقایی، مسعود، ۱۳۹۱، «عاشورا و انتظار»، *راه تربیت*، سال هفتم، ش ۱۹، ص ۲۳۵-۲۷۳.

جعفری، محمدتقی، ۱۳۷۸، *ترجمه و تفسیر نهج البلاغه*، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

جمعی از نویسندگان، ۱۳۳۸، «*تشیع، مقاومت و انقلاب*» در: مجموعه مقالات کنفرانس بین‌المللی دانشگاه تل‌آویو، ترجمه حوزه معاونت امور بین‌الملل وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

—، ۱۳۷۷، *چیستی گفت‌وگوی تمدن‌ها* (مجموعه مقالات)، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

خامنه‌ای، سیدعلی، حدیث ولایت (نرم‌افزار مجموعه رهنمودهای مقام معظم رهبری)، تهران، مؤسسه پژوهشی

فرهنگی انقلاب اسلامی (حفظ و نشر آثار آیت‌الله خامنه‌ای).

داوری اردکانی، رضا، ۱۳۷۹، «تاریخ و عبرت»، *نامه فرهنگ*، سال دهم، دوره سوم، ش ۱، ص ۲۱-۲۶.

دوانی، علی، ۱۳۷۷، *نهیضت روحانیون ایران*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

عنایت، حمید، ۱۳۸۰، *اندیشه سیاسی در اسلام معاصر*، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران، خوارزمی.

فروغی، محمدعلی، ۱۳۶۷، *سیر حکمت در اروپا*، تهران، زوار.

فروم، اریک، ۱۳۸۸، *روانکاوی و دین*، ترجمه آرسن نظریان، چ چهارم، تهران، مروارید.

فوکو، میشل، ۱۳۷۷، *ایرانی‌ها چه رؤیایی در سر دارند؟*، ترجمه حسین معصومی همدانی، تهران، هرمس.

مجتهدی، کریم، ۱۳۸۹، «*هویت از نظر فرهنگی و فلسفی*»، در: هویت ملی ایرانیان و انقلاب اسلامی، به کوشش:

موسی نجفی، تهران، زمان نو.

مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۳ق، *بحارالانوار*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

مراذخانی، علی، ۱۳۸۰، «نگاه شرق‌شناسی به فلسفه اسلامی»، *نامه فرهنگ*، ش ۴۱، ص ۱۰۳.

مصباح، محمدتقی، ۱۳۷۹، *جامعه و تاریخ در قرآن*، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی.

مظاهری، ابوذر و مهدی ابوطالبی، ۱۳۸۹، *هویت ایرانیان بر پایه ولایت؛ در افق مهدویت*، مندرج در: جمعی از

نویسندگان، هویت ملی ایرانیان و انقلاب اسلامی، تهران، زمان نو.

منوچهر محمدی، روزنامه تهران امروز، ۱۳/۱۱/۱۳۸۶.

موسوی خمینی، سیدروح‌الله، ۱۳۷۸، *صحیفه امام*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی^{علیه‌السلام}.

نجفی، موسی، ۱۳۸۷، «*پرسش از غرب در ساحت بیداری اسلامی*»، در: فیلسوف فرهنگ (جشن‌نامه استاد دکتر رضا

داوری ارکانی)، به کوشش: حسین کلباسی اشتری، تهران، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.

هویدا، فریدون، ۱۳۶۵، *سقوط شاه*، ترجمه ح. الف. مهران. تهران، اطلاعات.